

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

عزیز نعیمی - کابل

۱۷ می ۲۰۱۳

پاسداری از میهن، پاسداری از فرهنگ آن است

چندی قبل یک تن از دوستانی که با سر زدن گاه و بیگاه به نشراتی چند، می خواهد فعال بودن خود را به رخ دیگران بکشد، راجع به مطلبی صحبت داشت که گویا در یکی از نشرات خلق الساعه زیر عنوان ترجمه ای از فرانسه به نشر رسیده بود. مطلب ارتباط می گرفت به داستان مشاهده پیل به وسیله عده ای کور. یعنی از آنجائی که راویان چگونگی شکل فیل، چشم نداشتند تا پیل را در کلیت آن مشاهده نمایند، بلکه شناخت آنها از پیل مختص می شد به شناخت حسی آنها از طریق حس لامسه، در نتیجه هریک از کوران هرآنجائی از پیل را که لمس نموده بودند، همان جز را کل پنداشته، می خواستند به دیگران تصویر ذهنی را از پیل بیان دارند. من در این مختصر عامدانه نمی خواهم به اصل فلسفی رابطه کل و اجزاء و یا هم مراحل مختلف شناخت از حسی تا منطقی و تعقلی مکتبی نمایم، بلکه هدفم از این یاد آوری کوتاه، صرف نقش پاسداری از میراث فرهنگی جامعه و در نتیجه پاسداری از میهن می باشد.

تا جائی که من می دانم- با در نظر داشت آن که در تمام عمر با فزیک سروکار داشته ام نه با ادبیات، چه بسا دید من هم ناقص باشد که در آن صورت از مکمل و مصحح آن از قبل ابراز امتنان می نمایم- داستان پیل خلاف برداشت آن مترجم محترم و گردانندگان آن سایت، که متوجه سرقت مطلب به وسیله منابع فرانسوی نشده و غیر مستقیم خودش نیز در آب کردن "مال مسروقه" شریک جرم به شمار می روند و خلاف برداشت عمومی که آن را به «مولانای بلخ» «۶ ربیع الاول ۶۰۴، بلخ یا وخش - ۵ جمادی الثانی ۶۷۲ هجری قمری، قونیه» نسبت دهند برای بار اول به تقریب ۲۰۰ سال قبل از «مولانای بلخ» به وسیله حکیم سنائی غزنوی «۵۴۵-۴۷۳ قمری» در «حقیقه الحقیقه» سروده شده است. و آنها بدین شکل:

بود شهری بزرگ درحد غور	اندر آن شهر مردمان همه کور
پادشاهی بر آن مکان بگذشت	لشکر آورد و خیمه زد بر دشت
داشت پیلی بزرگ با هیبت	از پی جاه و حشمت و صولت

مردمان را ز بهر دیدن پیل	آرزو خاست زان چنان تهویل
چند کور از میان آن کوران	بر پیل آمدند چون عوران
تا بدانند شکل و صورت پیل	هر یکی تازیان دران تعجیل
آمدند و به دست بپسودند	زان که از چشم بی‌بصر بودند
هر یکی را به لمس بر عضوی	اطلاع اوفتاد از جزوی
هر یکی صورت محالی بست	دل و جان در پی خیالی بست
چون بر اهل شهر باز شدند	برشان دیگران فراز شدند
هیئت و شکل پیل پرسیدند	آنچه گفتند جمله بشنیدند
آن که دستش به سوی گوش رسید	دیگری حال پیل زو پرسید
گفت شکلیست سهمناک عظیم	پهن و صعب و فراخ همچو گلیم
آن که دستش رسید زی خرطوم	گفت گشتست مرا معلوم
راست چون ناودان میانه تهی است	سهمناکست و مایه تبه‌یست
وان که را بد ز پیل ملموش	دست و پای ستبر پر بوش
گفت شکش چنان که مضبوطست	راست همچون عمود مخروطست
هر یکی دیده جزوی از اجزاء	همگان را نظر فتاده خطا
هیچ را دل ز کلی آگه نی	علم با هیچ کور هم‌ره نی
جملگی را خیال‌های محال	کرده مانند غتفره بجوال
از خدائی خلیق آگه نی	عقلاء را درین سخن ره نی

سنایی

امیدوارم این تذکر صمیمانه باعث رنجش کسی نگردد.